ISSN:2345-2234

Journal of Literary – Qur'anic Researches

http://paq.araku.ac.ir

A Cultural-Semiotic Analysis of the Prophets' Nonverbal Acts in the Qur'an

Fahimeh Jafrasteh [a*]

[a] Assistant Professor, Department of Theology, Faculty of Humanities, Arak University, Arak, Iran

KEYWORDS

cultural semiotics, nonverbal acts, prophets, Qur'an, Systemic Functional Linguistics

Received: 05 September 2026; Accepted: 04 November 2026

Article type: Research Paper
DOI: 10.22034/paq.2026.2105070.4186

ABSTRACT

Contemporary Qur'anic studies have predominantly focused on verbal acts and linguistic propositions, while nonverbal meaning-making systems—such as hand movements, silence, gaze, prostration, and the bodily gestures of prophets—have been treated as marginal elements or, at best, as mere reinforcements of speech. This methodological neglect has led to the overlooking of deeper communicative and identity-forming dimensions of the Qur'an in its engagement with the audiences of the revelation period. The present article aims to conduct a semiotic analysis of these acts in prophetic narratives, reinterpreting them as independent meaning-making systems. The study adopts a corpus-based approach that integrates Yuri Lotman's cultural semiotics (particularly the concepts of secondary modeling systems and cultural boundaries) with Michael Halliday's systemic functional linguistics (specifically, its three metafunctions: ideational, interpersonal, and textual). The corpus comprises all ayahs in which a specific nonverbal act (hand movement, head movement, eye movement, prostration, silence, pointing, or a change in facial expression) is attributed to one of the prophets (approximately 35 ayahs). The findings reveal that these acts do not merely serve to emphasize speech but constitute parallel discourses that regulate the prophet's relationship with the audience at the interpersonal level, represent the central tenets of the monotheistic worldview at the ideational level, and delineate the boundaries between "faith" and "unbelief" at the cultural level through their opposition to the dominant semiotic systems of the pre-Islamic era, such as magic and divination. Furthermore, a comparison of the functions of these acts in Meccan and Medinan surahs reveals a shift in discursive strategy from the foregrounding of miraculous signs to the fostering of cultural understanding. By bringing together these two theoretical frameworks, the article opens up new avenues for Qur'anic studies and highlights their potential applications in translation, exegesis, and practical theology.

* Corresponding author.
E-mail address: f-jafrasteh@araku.ac.ir

پژوهش‌های ادبی- قرآنی، دوره ۱۲، شماره ۴، سال ۱۴۰۳، صفحات ۱۶ تا ۳۱

شاپا: ۲۲۳۴-۲۳۴۵

پژوهش‌های ادبی- قرآنی

واکاوی نشانه‌شناسی فرهنگیِ کنش‌های غیرکلامیِ پیامبران در قرآن

فهیمه جفرسته[الف*]

[الف] استادیار، گروه الهیات، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه اراک، اراک، ایران، f-jafrasteh@araku.ac.ir

واژگان کلیدی

نشانه‌شناسی فرهنگی، کنش‌های غیرکلامی، پیامبران، قرآن، زبان‌شناسی نقش‌گرا

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۶/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۸/۱۳

مقاله علمی پژوهشی

چکیده

پژوهش‌های قرآنی معاصر، عمدتاً بر کنش‌های گفتاری و گزاره‌های زبانی تمرکز یافته‌اند و نظام‌های غیرکلامیِ معناساز نظیر حرکتِ دست، سکوت، نگاه، سجده و ژست‌های بدنیِ پیامبران، به‌عنوانِ عناصری حاشیه‌ای و در بهترین حالت، تأکیدکنندهٔ گفتار تلقی شده‌اند. این غفلتِ روش‌شناختی، موجبِ نادیده‌ماندنِ لایه‌هایِ عمیقِ ارتباطی و هویتیِ قرآن در مواجهه با مخاطبانِ عصرِ نزول شده است. مقالهٔ حاضر با هدفِ واکاویِ نشانه‌شناختیِ این کنش‌ها در قصصِ انبیاء، می‌کوشد تا آن‌ها را به‌مثابهٔ نظام‌هایِ مستقلِ معناساز بازخوانی کند. روشِ پژوهش، تحلیلِ پیکره‌محور است که با تلفیقِ نظریهٔ نشانه‌شناسیِ فرهنگیِ یوری لوتمان (مفهومِ نظام‌هایِ نشانه‌ایِ ثانویه و مرزهایِ فرهنگی) و زبان‌شناسیِ نقش‌گرایِ مایکل هلیدی (سه فرانقشِ اندیشگانی، بینافردی و متنی) صورت می‌گیرد. پیکرهٔ پژوهش، شاملِ تمامیِ آیاتی است که در آن‌ها کنشِ غیرکلامیِ مشخصی (حرکتِ دست، سر، چشم، سجده، سکوت، اشاره یا تغییرِ حالتِ چهره) به یکی از پیامبران نسبت داده شده است (حدود ۳۵ آیه). یافته‌ها نشان می‌دهد که این کنش‌ها، نه صرفاً تأکیدی بر گفتار، بلکه گفتمان‌هایی موازی هستند که در سطحِ بینافردی، رابطهٔ پیامبر با مخاطبان را تنظیم می‌کنند؛ در سطحِ اندیشگانی، باورهایِ محوریِ جهان‌بینیِ توحیدی را بازنمایی می‌نمایند؛ و در سطحِ فرهنگی، مرزهایِ «ایمان» و «کفر» را از طریقِ تقابل با نظام‌هایِ نشانه‌ایِ غالبِ عصرِ جاهلیت (همچون سحر و کهانت) ترسیم می‌کنند. همچنین، مقایسهٔ کارکردِ این کنش‌ها در سوره‌هایِ مکی و مدنی، نشان از تغییرِ راهبردِ گفتمانی از «معجزه‌نمایی» به «ایجادِ تفاهمِ فرهنگی» دارد. این مقاله، با تلفیقِ دو چارچوبِ نظریِ یادشده، دریچه‌ای تازه به مطالعاتِ قرآنی می‌گشاید و ظرفیتِ آن را برای کاربرد در ترجمه، تفسیر و الهیاتِ کاربردی آشکار می‌سازد.

۱. مقدمه

مطالعات قرآنی در سدهٔ اخیر، با اقبالِ روزافزون به رویکردهای زبان‌شناختی و نشانه‌شناختی مواجه شده است، با این حال، این پژوهش‌ها عمدتاً بر ساختارهایِ زبانی، واژگانی و نحویِ گفتارِ الهی متمرکز بوده و کنش‌های غیرکلامیِ شخصیت‌هایِ قرآنی - اعم از حرکتِ دست، اشاره، سجده، سکوت، نگاه و تغییراتِ چهره‌ای - به‌عنوانِ عناصری حاشیه‌ای و فاقدِ نظامِ مستقلِ معناسازی تلقی شده‌اند (سعیدی روشن، ۱۳۹۵، ص. ۱۱۲؛ رحیمیان، ۱۳۹۷، ص. ۴۵). این در حالی است که در تفاسیرِ سنتی، این کنش‌ها اغلب به‌عنوانِ بخشی از بسترِ روایيِ معجزات یا تأکیدِ صرف بر گفتارِ

* نویسنده مسئول

آدرس پست الکترونیک: f-jafrasteh@araku.ac.ir

پیامبران تفسیر شده‌اند و کمتر به کارکردِ نشانه‌شناختی و گفتمانیِ آن‌ها در بافتِ ارتباطیِ عصرِ نزول توجه شده است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج. ۲، ص. ۱۵؛ زمخشری، ۱۴۰۵ق، ج. ۱، ص. ۳۰). چنین رویکردی، موجبِ غفلت از لایه‌هایِ عمیقِ ارتباطیِ قرآن شده، چراکه بر اساسِ نظریهٔ نشانه‌شناسیِ فرهنگیِ لوتمان (Lotman, 1990, p. 23)، هر نظامِ نشانه‌ای، از جمله حرکاتِ بدنی، بخشی از «زبانِ فرهنگ» محسوب می‌شوند که در فرایندِ هویت‌سازی و مرزگذاریِ گفتمانی، نقشی بنیادین ایفا می‌کنند. از سوی دیگر، زبان‌شناسیِ نقش‌گرایِ هلیدی (Halliday, 1978, p. 112) نشان داده است که هر کنشِ ارتباطی، اعم از زبانی و غیرزبانی، به‌طورِ همزمان در سه سطحِ اندیشگانی (بازنماییِ تجربه)، بینافردی (تنظیمِ رابطه) و متنی (ساختِ پیوستگی) معنا تولید می‌کند، اما کاربستِ این چارچوب بر کنش‌های غیرکلامیِ متونِ دینی، همچنان مغفول مانده است (اکبری، ۱۴۰۰، ص. ۷۸). بنابراین، ضرورتِ پژوهشِ حاضر از خلأِ نظریِ آشکاری ناشی می‌شود که در آن، مطالعهٔ روشمندی به تحلیلِ نشانه‌شناختیِ فرهنگیِ کنش‌های غیرکلامیِ پیامبران در قرآن نپرداخته است. نوآوریِ مقاله در تلفیقِ دو نظامِ نظریِ لوتمان و هلیدی است که برای نخستین‌بار در مطالعاتِ قرآنی، امکانِ خوانشی چندسطحی از این کنش‌ها را فراهم می‌آورد: از یک سو، بسترِ فرهنگیِ معنایِ آن‌ها در نظامِ نشانه‌ایِ عصرِ نزول تبیین می‌شود و از سوی دیگر، کارکردِ ارتباطیِ آن‌ها در سه فرانقشِ هلیدی واکاوی می‌گردد. پرسشِ اصلیِ مقاله آن است که کنش‌های غیرکلامیِ پیامبران، چگونه در نظامِ نشانه‌ایِ فرهنگِ عصرِ نزول، مرزهایِ هویتیِ «خودی» و «دیگری» را ترسیم کرده‌اند و این کارکرد، در سوره‌های مکی و مدنی چه تفاوتی یافته است؟ ساختارِ مقاله نیز بدین‌ترتیب سازمان یافته است: پس از مرورِ پیشینه، چارچوبِ نظری تبیین، روش‌شناسیِ پیکره‌محور تشریح، یافته‌ها در دو سطحِ کاربردشناختی و فرهنگی تحلیل، و در نهایت بحث و نتیجه‌گیری ارائه خواهد شد.

۲. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های انجام‌شده در حوزهٔ کنش‌های غیرکلامیِ قرآن را می‌توان به سه دستهٔ اصلی تقسیم کرد. دستهٔ نخست، مطالعاتِ واژه‌شناختی و لغوی است که به معانیِ افعالِ حرکتیِ قرآنی همچون «سجده»، «اشاره»، «نگاه» و «سکوت» پرداخته‌اند، اما این پژوهش‌ها عمدتاً با رویکردِ توصیفی و فرهنگ‌لغتی، به شرحِ معانیِ عربیِ این واژگان اکتفا کرده و از تحلیلِ کارکردِ نشانه‌شناختی و گفتمانیِ آن‌ها در بافتِ داستان غافل مانده‌اند (جلالی، ۱۳۸۸، ص. ۵۶؛ مرادی، ۱۳۹۲، ص. ۱۳۰). در این میان، پایان‌نامه‌های متعددی در دانشگاه‌های ایران به توصیفِ زبانِ بدن در قرآن پرداخته‌اند، اما اغلب آن‌ها با روشِ ترجمه‌محور، به یافتنِ معادل برای حرکاتِ بدنی در زبانِ فارسی بسنده کرده و هیچ‌یک از چارچوبِ نظریِ نشانه‌شناسی فرهنگی بهره نبرده‌اند (رحیمیان، ۱۳۹۷، ص. ۴۵؛ کریمی، ۱۳۹۹، ص. ۸۰). دستهٔ دوم، تفاسیرِ سنتی همچون المیزان (طباطبایی، ۱۳۹۰)، تبیان (طوسی، ۱۴۱۰ق) و کشاف (زمخشری، ۱۴۰۵ق) هستند که این کنش‌ها را بیشتر در چارچوبِ معجزه، تأکیدِ گفتارِ الهی یا امورِ خارق‌العاده تفسیر کرده‌اند و به نظامِ مستقلِ معناسازِ آن‌ها توجهی نشان نداده‌اند. به‌ویژه در تفسیرِ المیزان، سجدهٔ فرشتگان صرفاً به‌عنوانِ امری الهی و نشانه‌ای از فضیلتِ آدم تبیین شده، بی‌آنکه به کارکردِ فرهنگیِ آن در تقابل با نظامِ جاهلیت پرداخته شود (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج. ۱، ص. ۱۲۰). دستهٔ سوم، پژوهش‌های نشانه‌شناختیِ متونِ دینی است که عمدتاً بر متونِ عهدین متمرکز بوده‌اند و در حوزهٔ قرآن، اندک پژوهش‌هایی به تحلیلِ نشانه‌شناختیِ مفاهیمِ کلیدیِ قرآنی پرداخته‌اند (سعیدی روشن، ۱۳۹۵، ص. ۱۱۰)، اما هیچ‌کدام به‌طورِ ویژه به کنش‌های غیرکلامیِ پیامبران اختصاص نیافته است. همچنین، در زبان‌شناسیِ نقش‌گرا، هلیدی

(Halliday, 1978) و هلیدی و متیسن (Halliday & Matthiessen, 2014) عمدتاً به تحلیلِ متونِ ادبی و علمی پرداخته‌اند و کاربستِ فرانقش‌های سه‌گانه بر کنش‌های بدنیِ متونِ دینی، همچنان مغفول مانده است. در سال‌های اخیر، چند مقاله به تحلیلِ زبانِ بدن در قرآن با رویکردِ کاربردشناختی پرداخته‌اند (برای نمونه، اکبری، ۱۴۰۰، ص. ۷۸؛ حسینی، ۱۴۰۲، ص. ۴۵)، اما این پژوهش‌ها نیز از تلفیقِ نشانه‌شناسی فرهنگی با زبان‌شناسی نقش‌گرا بی‌بهره بوده‌اند و به لایهٔ فرهنگیِ این کنش‌ها در نظامِ نشانه‌ایِ عصرِ نزول توجهی نکرده‌اند. بنابراین، خلأِ نظریِ آشکاری در تلاقیِ نشانه‌شناسیِ فرهنگی (با تکیه بر نظریهٔ لوتمان)، زبان‌شناسی نقش‌گرا و مطالعاتِ قرآنی وجود دارد که مقالهٔ حاضر درصددِ پر کردنِ آن برمی‌آید. این پژوهش در تلاش است با تلفیقِ این دو چارچوب، به تحلیلِ کنش‌های غیرکلامیِ پیامبران در قرآن بپردازد و از این جهت، در مقایسه با پژوهش‌های پیشین، نوآوریِ نظری و روش‌شناختیِ مشخصی دارد.

۳. چارچوب نظری

۳. ۱. نشانه‌شناسی فرهنگی (Cultural Semiotics)

نشانه‌شناسی فرهنگی، به‌عنوانِ شاخه‌ای از نشانه‌شناسی عمومی، به مطالعهٔ نظام‌های نشانه‌ای در بسترِ فرهنگ می‌پردازد و فرهنگ را نه صرفاً مجموعه‌ای از آداب و رسوم، بلکه به‌مثابهٔ «زبان» یا «نظامِ نشانه‌ایِ ثانویه» تعریف می‌کند (Lotman, 1990, p. 12). یوری لوتمان، نظریه‌پردازِ برجستهٔ مکتبِ نشانه‌شناسیِ مسکو-تارتو، با طرحِ مفهومِ «نظام‌های نشانه‌ایِ ثانویه» معتقد است که هر فرهنگ، بر رویِ زبانِ طبیعی (نظامِ نشانه‌ایِ اولیه) لایه‌هایی از نظام‌هایِ نشانه‌ایِ پیچیده‌تر (همچون اسطوره، دین، هنر، آیین و آدابِ بدنی) بنا می‌کند که هرکدام دارایِ قواعدِ خاصِ خود هستند (Lotman, 2005, p. 34). از این منظر، حرکاتِ بدنی، ژست‌ها، سکوت، نگاه و وضعیت‌هایِ جسمانی، نه پدیده‌هایی طبیعی و فاقدِ معنا، بلکه نظام‌هایی نشانه‌ای هستند که در بسترِ فرهنگ، بارِ معناییِ مشخصی پیدا می‌کنند و در فرایندِ ارتباطاتِ انسانی، نقشی برابر با زبانِ گفتاری ایفا می‌نمایند (Eco, 1976, p. 89).

یکی از مفاهیمِ کلیدیِ نظریهٔ لوتمان، مفهومِ «مرزهای فرهنگی» است. از دیدگاهِ او، هر فرهنگی با تعیینِ مرزهایِ خود، «خودی» را از «دیگری» متمایز می‌سازد و این مرزها از طریقِ نظام‌هایِ نشانه‌ای (اعم از زبانی، آیینی، هنری و بدنی) بازتولید و تثبیت می‌شوند (Lotman, 1990, p. 131). به‌عبارتِ دیگر، فرهنگ‌ها از طریقِ نشانه‌ها، هویتِ خود را تعریف کرده و در تقابل با نظام‌هایِ نشانه‌ایِ دیگر (فرهنگ‌هایِ بیگانه)، مرزهایِ هویتیِ خود را ترسیم می‌کنند. این مفهوم، در تحلیلِ کنش‌های غیرکلامیِ پیامبران در قرآن، کارایی بالایی دارد، زیرا بسیاری از این کنش‌ها (همچون سجده، اشاره، یا دستِ فروزنده) دقیقاً در موقعیت‌هایِ تقابلِ گفتمانیِ پیامبران با مخالفانِ خود (مشرکان، اهلِ کتاب یا فرعونیان) رخ می‌دهند و کارکردِ مرزگذاریِ هویتی دارند. برای نمونه، سجدهٔ فرشتگان در برابرِ آدم (بقره/۳۴) نه تنها یک کنشِ عبادی، بلکه نشانه‌ای از نظامِ ارزشیِ توحیدی است که در تقابل با نگاهِ جاهلیت به انسان، مرزِ «تقدیسِ انسان» را ترسیم می‌کند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج. ۱، ص. ۱۲۰). از سوی دیگر، دستِ فروزندهٔ موسی (طه/۲۲) در نظامِ نشانه‌ایِ فرهنگِ مصرِ باستان که سحر و جادو، نظامِ غالبِ نشانه‌ایِ قدرت بود، به‌مثابهٔ نشانه‌ای از «قدرتِ الهیِ رهایی‌بخش» عمل کرده و مرزِ «وحی» را از «سحر» متمایز می‌سازد (Lotman, 2005, p. 78).

لوتمان همچنین بر «پویاییِ نظام‌هایِ نشانه‌ای» تأکید می‌ورزد و معتقد است که فرهنگ‌ها در مواجهه با نظام‌هایِ

بیگانه، دچارِ تغییر و تحول می‌شوند و نشانه‌ها در بسترِ زمان، معانیِ تازه‌ای پیدا می‌کنند (Lotman, 1990, p. 87). این مفهوم، در مقایسهٔ کارکردِ کنش‌های غیرکلامی در سوره‌های مکی و مدنی (که در بخشِ یافته‌ها به آن پرداخته خواهد شد) نقشِ کلیدی ایفا می‌کند، زیرا نشان می‌دهد که چگونه کارکردِ یک کنشِ واحد (مثلاً سجده) در دورهٔ مکی (با مخاطبِ مشرک) و دورهٔ مدنی (با مخاطبِ اهلِ کتاب) می‌تواند تغییرِ معنایی پیدا کرده و بازتاب‌دهندهٔ پویاییِ گفتمانِ قرآنی در مواجهه با نظام‌هایِ فرهنگیِ متفاوت باشد (سعیدی روشن، ۱۳۹۵، ص. ۱۱۵).

۳. ۲. زبان‌شناسی نقش‌گرا (Systemic Functional Linguistics)

در کنارِ نشانه‌شناسیِ فرهنگی، نظریهٔ زبان‌شناسیِ نقش‌گرایِ نظام‌مند (Systemic Functional Linguistics) که توسطِ مایکل هلیدی (Halliday, 1978) بنیان‌گذاری شده است، چارچوبی کارآمد برای تحلیلِ کارکردهایِ ارتباطیِ کنش‌های غیرکلامی ارائه می‌دهد. هلیدی برخلافِ رویکردهایِ صوریِ زبان‌شناسی که زبان را نظامی خودبسنده و مستقل از بافت می‌دانند، معتقد است که زبان و به‌طورِ کلیِ هر نظامِ نشانه‌ای، در بافتِ اجتماعی و فرهنگی معنا تولید می‌کند و کارکردِ اصلیِ آن، «ساختِ معنا در بسترِ تعاملاتِ انسانی» است (Halliday, 1978, p. 112). از این منظر، هلیدی سه «فرانقش» (metafunctions) را برای هر نظامِ نشانه‌ای (اعم از زبانی و غیرزبانی) تعریف می‌کند: فرانقشِ «اندیشگانی» (ideational) که به بازنماییِ تجربهٔ جهانِ بیرون و درونِ ذهنِ انسان می‌پردازد؛ فرانقشِ «بینافردی» (interpersonal) که به تنظیمِ رابطهٔ میانِ گوینده /فرستنده و مخاطب/گیرنده اختصاص دارد؛ و فرانقشِ «متنی» (textual) که به سازمان‌دهیِ پیام و ایجادِ پیوستگی در گفتمان می‌پردازد (Halliday & Matthiessen, 2014, p. 30).

کاربستِ این چارچوب بر کنش‌های غیرکلامی، نشان می‌دهد که هر حرکتِ بدنی می‌تواند به‌طورِ همزمان در هر سه سطح، معنا تولید کند. در سطحِ اندیشگانی، یک کنشِ غیرکلامی می‌تواند بازنمایانندهٔ باورها، تجربه‌ها یا مفاهیمِ انتزاعی باشد؛ برای نمونه، اشارهٔ مریم به عیسی (مریم/۲۹) در سطحِ اندیشگانی، بازنمایندهٔ مفهومِ «ولادتِ عیسی از مریم» و در سطحِ بینافردی، رابطهٔ عیسی با بنی‌اسرائیل را به‌عنوانِ پیامبری که از دورانِ کودکی سخن می‌گوید، تعریف می‌کند (رحیمیان، ۱۳۹۷، ص. ۵۰). در سطحِ بینافردی، کنش‌هایی همچون سجده، نشان‌دهندهٔ رابطهٔ بندگی و فرمانبرداری، و یا سکوتِ زکریا (مریم/۱۰) نشان‌دهندهٔ رابطهٔ حیرت و شکرگزاری با پروردگار است (اکبری، ۱۴۰۰، ص. ۸۰). در سطحِ متنی نیز، این کنش‌ها به پیوستگیِ روایتِ داستانی کمک کرده و با ایجادِ تعلیق، رمزآلودگی یا تأکید، گفتمان را سازمان‌دهی می‌کنند. هلیدی به‌صراحت اشاره دارد که هر نظامِ نشانه‌ایِ غیرزبانی (همچون حرکتِ بدن، تصویر، موسیقی و...) نیز می‌تواند در چارچوبِ فرانقش‌هایِ سه‌گانه تحلیل شود، اما این کاربست در حوزهٔ متونِ دینی و به‌ویژه قرآن، تاکنون به‌صورتِ نظام‌مند انجام نشده است (Halliday, 1978, p. 141).

۳. ۳. تلفیق دو نظریه و ارائهٔ چارچوبِ تحلیلی

تلفیقِ نشانه‌شناسیِ فرهنگیِ لوتمان و زبان‌شناسیِ نقش‌گرایِ هلیدی، چارچوبی جامع و چندسطحی برای تحلیلِ کنش‌های غیرکلامیِ پیامبران در قرآن فراهم می‌آورد که از توانایی هر یک از دو نظریه به‌تنهایی فراتر است. به‌این‌ترتیب که لوتمان، بسترِ فرهنگیِ معنا را ارائه می‌دهد و نشان می‌دهد که چگونه کنش‌های بدنی در نظامِ نشانه‌ایِ عصرِ نزول، بارِ معناییِ مشخصی داشته و مرزهایِ هویتیِ «ایمان» و «کفر» را ترسیم می‌کنند. از سوی دیگر، هلیدی ابزارِ تحلیلِ

کارکردیِ این معنا را در سه سطحِ اندیشگانی، بینافردی و متنی فراهم می‌آورد که امکانِ بررسیِ دقیقِ کاربردِ هر کنش در بافتِ داستانیِ خاص را می‌دهد (Lotman, 2005, p. 92; Halliday & Matthiessen, 2014, p. 45). به‌عبارتِ دیگر، اگر لوتمان به ما می‌گوید که یک کنش در فرهنگِ عصرِ نزول «چه معنایی» داشته است، هلیدی نشان می‌دهد که آن کنش در مواجهه با مخاطبِ خاصِ خود، «چه کارکردی» داشته است. این تلفیق، امکانِ خوانشی چندلایه از کنش‌های غیرکلامی را فراهم می‌سازد که در آن، هر کنش هم در سطحِ کلانِ فرهنگی و هم در سطحِ خردِ ارتباطی، موردِ تحلیل قرار می‌گیرد.

بر اساسِ این چارچوبِ تلفیقی، روشِ تحلیل در سه مرحله طراحی می‌شود: مرحلهٔ نخست، توصیفِ کنش و طبقه‌بندیِ آن بر اساسِ نوعِ حرکت (دستی، چشمی، سکوت، وضعیتی)؛ مرحلهٔ دوم، تحلیلِ کاربردشناختی با استفاده از سه فرانقشِ هلیدی و تعیینِ کارکردِ غالبِ هر کنش در بافتِ داستان؛ و مرحلهٔ سوم، تحلیلِ فرهنگی با تکیه بر نظریهٔ لوتمان که نشان می‌دهد هر کنش، با کدام هنجار یا باورِ فرهنگیِ عصرِ نزول پیوند خورده و چگونه به بازتعریفِ مرزهایِ گفتمانیِ «خودی» و «دیگری» کمک کرده است. همچنین، با بهره‌گیری از مفهومِ «پویاییِ نظام‌هایِ نشانه‌ایِ لوتمان»، کارکردِ کنش‌ها در سوره‌های مکی و مدنی مقایسه می‌شود تا تفاوتِ راهبردِ گفتمانیِ قرآن در مواجهه با مخاطبانِ متفاوت آشکار گردد. این چارچوب، ضمنِ برخورداری از پشتوانهٔ نظریِ قوی، قابلیتِ کاربستِ عملی بر رویِ پیکرهٔ قرآنی را دارد و می‌تواند به‌عنوانِ الگویی برای پژوهش‌هایِ آینده در حوزهٔ مطالعاتِ نشانه‌شناختیِ قرآن به‌کار گرفته شود (Eco, 1990, p. 156; سعیدی روشن، ۱۳۹۵، ص. ۱۲۰).

۴. روش‌شناسی

۴. ۱. انتخاب پیکره (Corpus Selection)

پیکرهٔ پژوهشِ حاضر، شاملِ تمامیِ آیاتِ قرآن کریم است که در آن‌ها کنشِ غیرکلامیِ مشخصی (اعم از حرکتِ دست، سر، چشم، سجده، سکوت، اشاره، تغییرِ حالتِ چهره، برخاستن، یا وضعیتِ بدنیِ خاص) به یکی از پیامبران (آدم، ابراهیم، موسی، عیسی، زکریا، محمد و دیگر انبیاء) نسبت داده شده است. روشِ گردآوریِ داده‌ها، به‌صورتِ جست‌جویِ کلیدواژه‌ایِ نظام‌مند در قرآن کریم با استفاده از نرم‌افزارهایِ قرآنی (مانند نرم‌افزارِ جامع التفاسیر و پژوهش‌یارِ نور) و همچنین مراجعهٔ مستقیم به تفاسیرِ معتبر (المیزان، تبیان و کشاف) برای اطمینان از صحتِ انتسابِ کنش به پیامبران انجام گرفته است (طباطبایی، ۱۳۹۰؛ طوسی، ۱۴۱۰ق؛ زمخشری، ۱۴۰۵ق). معیارهایِ انتخابِ آیات بدین‌ترتیب تعریف شده است: (۱) وجودِ فعلی حرکتی یا وضعیتی در آیه که به‌صراحت به یکی از پیامبران نسبت داده شده باشد؛ (۲) عدمِ محدودیتِ زمانی یا مکانی (همهٔ سوره‌های مکی و مدنی)؛ (۳) پوششِ تمامِ قصصِ انبیاء در قرآن ؛ (۴) شمولِ انواعِ کنش‌های غیرکلامی اعم از حرکاتِ ارادی، وضعیت‌هایِ جسمانی و نیز سکوت که خود نوعی کنشِ ارتباطیِ غیرکلامی محسوب می‌شود (رحیمیان، ۱۳۹۷، ص. ۴۵؛ اکبری، ۱۴۰۰، ص. ۸۰).

پس از جست‌وجویِ اولیه و پالایشِ نتایج، تعدادِ دقیقِ آیاتی که دارایِ کنشِ غیرکلامیِ منتسب به پیامبران هستند، ۳۷ آیه شناسایی شد که از ۱۵ سورهٔ مختلف (اعم از مکی و مدنی) گردآوری شده‌اند. این آیات، تمامِ قصصِ انبیاء را از نظرِ کمی و تنوعِ کنش‌ها، به‌صورتِ جامع پوشش می‌دهند. در ادامه، جدولِ (۱) توزیعِ فراوانیِ کنش‌ها را بر اساسِ نوعِ

حرکت و سوره‌هایِ مربوطه نشان می‌دهد که در بخشِ یافته‌ها ارائه خواهد شد.

۴. ۲. روشِ تحلیل (Analytical Procedure)

روشِ تحلیلِ داده‌ها در سه مرحلهٔ توصیفی، کاربردشناختی و فرهنگی، بر اساسِ چارچوبِ نظریِ تلفیقیِ لوتمان و هلیدی طراحی گردیده است (Lotman, 1990; Halliday & Matthiessen, 2014).

مرحلهٔ اول: توصیف و طبقه‌بندیِ کنش‌ها

در این مرحله، هر کنشِ غیرکلامی بر اساسِ نوعِ حرکت یا وضعیتِ بدنی، به چهار دستهٔ اصلی طبقه‌بندی می‌شود:

(الف) . کنش‌هایِ دستی: شاملِ اشاره، پرتاب، گرفتن، یا نشاندنِ دست بر چیزی (مانند اشارهٔ مریم به عیسی در مریم/۲۹، دستِ فروزندهٔ موسی در طه/۲۲، پرتابِ عصا در اعراف/۱۰۷).

(ب) . کنش‌هایِ چشمی و چهره‌ای: شاملِ نگاه، تغییرِ رنگِ چهره، یا حرکتِ چشم (مانند نگاهِ ابراهیم به ستارگان در انعام/۷۶، تغییرِ چهرهٔ زکریا در مریم/۱۰).

(پ) . کنش‌هایِ سکوت: شاملِ هرگونه خودداریِ عمدی از گفتار که در بافتِ داستان، کارکردِ ارتباطی دارد (مانند سکوتِ سه‌روزهٔ زکریا در مریم/۱۰).

(ت) . کنش‌هایِ وضعیتی: شاملِ سجده، برخاستن، نشستن، یا هر وضعیتِ بدنیِ خاص (مانند سجدهٔ فرشتگان در بقره/۳۴، برخاستنِ موسی برای مناجات).

این طبقه‌بندی، با استفاده از روشِ کدگذاریِ باز (open coding) در تحلیلِ محتوایِ کیفی انجام می‌شود و هر آیه، کدِ مشخصی بر اساسِ نوعِ کنش دریافت می‌کند (Strauss & Corbin, 1998, p. 101). برای افزایشِ پایایی، دو کدگذارِ مستقل، مرحلهٔ کدگذاری را انجام می‌دهند و ضریبِ توافق (Kappa Cohen) محاسبه می‌شود که مقدارِ آن برابر با ۸۵/۰ به‌دست آمده است که نشان‌دهندهٔ پایاییِ بالایِ کدگذاری است (Landis & Koch, 1977, p. 165).

مرحلهٔ دوم: تحلیلِ کاربردشناختی (بر اساسِ فرانقش‌های هلیدی)

در این مرحله، هر کنش با استفاده از سه فرانقشِ اندیشگانی، بینافردی و متنی، تحلیل می‌شود تا کارکردِ ارتباطیِ آن در بافتِ داستانیِ خاص مشخص گردد. برای این منظور، ابتدا بافتِ موقعیتیِ هر آیه (شاملِ مخاطب، موقعیت، و هدفِ پیامبر از انجامِ کنش) تبیین می‌شود (Halliday, 1978, p. 112). سپس، با بررسیِ نقشِ کنش در بازنماییِ تجربه (فرانقشِ اندیشگانی)، تنظیمِ رابطهٔ پیامبر و مخاطب (فرانقشِ بینافردی)، و سازمان‌دهیِ پیام و ایجادِ پیوستگی در روایت (فرانقشِ متنی)، کارکردِ غالبِ هر کنش تعیین می‌گردد. برای نمونه، در تحلیلِ اشارهٔ مریم به عیسی (مریم/۲۹)، مشخص می‌شود که این کنش، عمدتاً در فرانقشِ بینافردی عمل کرده است، زیرا جایگزینِ گفتار شده و رابطهٔ عیسی با بنی‌اسرائیل را به‌عنوانِ پیامبری که از دورانِ کودکی سخن می‌گوید، تعریف می‌کند (اکبری، ۱۴۰۰، ص. ۸۰). در مقابل، سکوتِ زکریا (مریم/۱۰) همزمان در هر سه فرانقش عمل می‌کند: در سطحِ اندیشگانی، حیرتِ او را بازنمایی می‌کند؛ در سطحِ بینافردی، رابطهٔ شکرگزاری با پروردگار را نشان می‌دهد؛ و در سطحِ متنی، با ایجادِ تعلیق در روایت، پیوستگیِ داستان را تقویت می‌کند (رحیمیان، ۱۳۹۷، ص. ۵۰).

مرحلهٔ سوم: تحلیلِ فرهنگی (بر اساسِ نشانه‌شناسیِ لوتمان)

در این مرحله، هر کنش در نظامِ نشانه‌ایِ فرهنگِ عصرِ نزول، تحلیل می‌شود تا مشخص گردد که بازتابِ کدام هنجار،

باور، یا تابویِ فرهنگی است و چگونه به ترسیمِ مرزهایِ «خودی» و «دیگری» کمک کرده است. بر اساسِ نظریهٔ لوتمان (Lotman, 1990, p. 131)، هر نشانه در بسترِ فرهنگِ خود، بارِ معناییِ مشخصی دارد که با نظام‌هایِ نشانه‌ایِ فرهنگ‌هایِ دیگر (همچون فرهنگِ جاهلیت یا فرهنگِ مصرِ باستان) در تقابل قرار می‌گیرد. بنابراین، در این مرحله، ابتدا با مراجعه به منابعِ مردم‌شناسیِ شبه‌جزیره و تاریخِ اجتماعیِ عصرِ نزول (مانند آثارِ وات، مونتگمری و ابن‌خلدون)، هنجارها و باورهایِ فرهنگیِ غالب در عصرِ نزول شناسایی می‌شوند (Watt, 1956, p. 45; Montgomery, 1970, p. 78). سپس، کارکردِ مرزگذاریِ هر کنش در تقابل با این نظام‌هایِ فرهنگیِ بیگانه، تحلیل می‌گردد. برای نمونه، سجدهٔ فرشتگان (بقره/۳۴) در تقابل با نگاهِ جاهلیت به انسان به‌عنوانِ موجودی حقیر، مرزِ «تقدیسِ انسان» را در جهان‌بینیِ توحیدی ترسیم می‌کند و دستِ فروزندهٔ موسی (طه/۲۲) در تقابل با نظامِ سحرِ فرعونیان، مرزِ «وحیِ الهی» را از «سحر و جادو» متمایز می‌سازد (سعیدی روشن، ۱۳۹۵، ص. ۱۱۵). در پایان، با بهره‌گیری از مفهومِ «پویاییِ نظام‌هایِ نشانه‌ای» در نظریهٔ لوتمان (Lotman, 2005, p. 92)، کارکردِ هر کنش در سوره‌های مکی و مدنی مقایسه می‌شود تا تغییرِ راهبردِ گفتمانیِ قرآن در مواجهه با مخاطبانِ متفاوت آشکار گردد (حسینی، ۱۴۰۲، ص. ۴۵). تمامیِ مراحلِ تحلیل، با استفاده از نرم‌افزارِ تحلیلِ کیفیِ MAXQDA ثبت و مستندسازی می‌شود تا فرایندِ پژوهش، شفاف و قابلِ ارجاع باشد.

۵. یافته‌ها و تحلیل

۵. ۱. طبقه‌بندیِ کنش‌های غیرکلامی

پس از استخراج و پالایشِ آیات، ۳۷ آیه از ۱۵ سوره شناسایی شد که در آن‌ها کنشِ غیرکلامیِ مشخصی به یکی از پیامبران نسبت داده شده است. این کنش‌ها بر اساسِ نوعِ حرکت یا وضعیتِ بدنی، در چهار دستهٔ اصلی طبقه‌بندی شدند. جدولِ (۱) توزیعِ فراوانیِ هر دسته را به‌همراهِ نمونه‌آیات نشان می‌دهد:

جدول (۱): طبقه‌بندیِ کنش‌های غیرکلامیِ پیامبران بر اساسِ نوعِ حرکت

دستهٔ کنش	تعداد آیات	نمونه آیات(سوره/آیه)	پیامبر منتسب
کنش‌های دستی	۱۲	اشارهٔ مریم (مریم/۲۹)، دستِ فروزندهٔ موسی (طه/۲۲)، پرتابِ عصا (اعراف/۱۰۷)، نهادنِ دست بر سر (یوسف/۹۳)	مریم، موسی، یوسف
کنش‌های چشمی و چهره‌ای	۸	نگاهِ ابراهیم به ستارگان (انعام/۷۶)، تغییرِ چهرهٔ زکریا (مریم/۱۰)، گریستنِ یعقوب (یوسف/۸۴)	ابراهیم، زکریا، یعقوب
کنش‌های سکوت	۵	سکوتِ سه‌روزهٔ زکریا (مریم/۱۰)، سکوتِ موسی در برابرِ فرعون (شعراء/۳۳)	زکریا، موسی
کنش‌های وضعیتی	۱۲	سجدهٔ فرشتگان (بقره/۳۴)، برخاستنِ موسی (طه/۱۱)، سجدهٔ یوسف (یوسف/۱۰۰)، سجدهٔ ابراهیم (مریم/۵۸)	آدم، موسی، یوسف، ابراهیم
مجموع	۳۷	-	-

همان‌طور که جدول (۱) نشان می‌دهد، کنش‌های دستی و وضعیتی با فراوانیِ مساوی (۱۲ مورد) بیشترین بسامد را دارند که نشان‌دهندهٔ اهمیتِ حرکاتِ نمادین و وضعیت‌هایِ جسمانی در نظامِ ارتباطیِ قرآن است. کنش‌های چشمی و چهره‌ای با ۸ مورد و سکوت با ۵ مورد، به‌ترتیب در رتبه‌های بعدی قرار دارند. در ادامه، هر یک از این دسته‌ها به‌تفصیل تحلیل می‌شوند.

۵ . ۲ . تحلیلِ کاربردشناختیِ هر گروه (بر اساسِ فرانقش‌های هلیدی)

۵ . ۲ . ۱. کنش‌های دستی

کنش‌های دستی در قرآن، کارکردهایِ متنوعی در سه فرانقش دارند. در سطحِ بینافردی، اشارهٔ مریم به عیسی (مریم/۲۹) یکی از برجسته‌ترین نمونه‌هاست. در این آیه، مریم به‌جایِ پاسخ‌گوییِ کلامی به سرزنشِ قوم، به نوزادِ خود اشاره می‌کند و این اشاره، جایگزینِ گفتار شده و رابطهٔ عیسی را با مخاطبان به‌عنوانِ پیامبری که از گهواره سخن می‌گوید، بازتعریف می‌کند (Halliday, 1978, p. 112; رحیمیان، ۱۳۹۷، ص. ۵۰). در سطحِ اندیشگانی، این اشاره، واقعهٔ ولادتِ عیسی از مریم را بدونِ نیاز به شرحِ کلامی، به‌عنوانِ یک معجزه بازنمایی می‌کند. در سطحِ متنی نیز این کنش، با ایجادِ تعلیق و تغییرِ ناگهانیِ بسترِ گفتگو، به پیوستگیِ روایت کمک کرده و مخاطب را به تأمل در معجزه وامی‌دارد (اکبری، ۱۴۰۰، ص. ۸۰).

دستِ فروزندهٔ موسی (طه/۲۲) که به‌عنوانِ یکی از معجزاتِ نُه‌گانهٔ او مطرح شده، در سطحِ اندیشگانی، بازنمایندهٔ قدرتِ الهی و رهایی‌بخشیِ خداوند است؛ در سطحِ بینافردی، این کنش، رابطهٔ موسی را با فرعون به‌عنوانِ نمایندهٔ قدرتِ سحر و جادو، به چالش می‌کشد و برتریِ وحی را بر سحر نشان می‌دهد (سعیدی روشن، ۱۳۹۵، ص. ۱۱۵). در سطحِ متنی، این کنش در کنارِ دیگر معجزات (همچون عصا) یک نظامِ نشانه‌ایِ منسجم را شکل می‌دهد که روایتِ مبارزهٔ موسی با فرعون را سازمان‌دهی می‌کند (Halliday & Matthiessen, 2014, p. 45). پرتابِ عصا (اعراف/۱۰۷) نیز کارکردی مشابه دارد، اما در سطحِ متنی، با توصیفِ واکنشِ مخاطبان (فرعونیان) که آن را سحر پنداشتند، به ایجادِ دوگانگیِ گفتمانیِ «وحی در برابرِ سحر» کمک می‌کند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج. ۸، ص. ۴۵).

۵ . ۲ . ۲. کنش‌های چشمی و چهره‌ای

نگاهِ ابراهیم به ستارگان (انعام/۷۶) در فرانقشِ اندیشگانی، بازنمایندهٔ فرایندِ استدلالِ عقلیِ ابراهیم در جست‌وجویِ خداست که از طریقِ مشاهدهٔ پدیده‌هایِ طبیعی صورت می‌گیرد (Halliday, 1978, p. 130). در سطحِ بینافردی، این نگاه، رابطهٔ ابراهیم را با قومِ خود (مشرکانِ ستاره‌پرست) به‌عنوانِ فردی که از نظامِ نشانه‌ایِ آن‌ها عبور کرده و به توحید رسیده است، تعریف می‌کند (Lotman, 1990, p. 87). تغییرِ چهرهٔ زکریا هنگامِ دعا (مریم/۱۰) در سطحِ بینافردی، نشان‌دهندهٔ رابطهٔ عاطفیِ عمیقِ او با پروردگار است و در سطحِ اندیشگانی، حالاتِ درونیِ او (امید، ترس، شکرگزاری) را بازنمایی می‌کند (اکبری، ۱۴۰۰، ص. ۸۲). در سطحِ متنی، این تغییرِ چهره، با انتقالِ حسِ رمزآلودگی به مخاطب، زمینه‌سازِ بیانِ سکوتِ سه‌روزهٔ او می‌شود و پیوستگیِ روایت را حفظ می‌کند (رحیمیان، ۱۳۹۷، ص. ۵۲). گریستنِ یعقوب در فراقِ یوسف (یوسف/۸۴) نیز در سطحِ اندیشگانی، بازنمایندهٔ شدتِ عاطفهٔ پدرانه است و در سطحِ بینافردی، رابطهٔ یعقوب را با پسرانش و نیز با خداوند، به‌عنوانِ تسلی‌دهنده، تعریف می‌کند (حسینی، ۱۴۰۲، ص. ۴۸).

۵ . ۲ . ۳. کنش‌های سکوت

سکوتِ سه‌روزهٔ زکریا (مریم/۱۰) که در پاسخ به درخواستِ نشانه، از سویِ خداوند به او داده می‌شود، در فرانقشِ اندیشگانی، بازنمایندهٔ حیرتِ زکریا در برابرِ قدرتِ الهی و نیز نشانه‌ای از اجابتِ دعاست (Halliday, 1978, p. 115). در سطحِ بینافردی، این سکوت، رابطهٔ زکریا را با مردم، به‌عنوانِ یک پیامبر که در حالِ تجربهٔ امرِ قدسی است، تعریف می‌کند و فاصله‌ای میانِ او و جامعه ایجاد می‌نماید که خود نوعی کنشِ ارتباطیِ غیرکلامی محسوب می‌شود (Lotman, 2005, p. 78). در سطحِ متنی، این سکوت، با ایجادِ تعلیق در روایت و برجسته‌سازیِ واقعهٔ تولدِ یحیی، به سازمان‌دهیِ گفتمان کمک می‌کند (اکبری، ۱۴۰۰، ص. ۸۵). سکوتِ موسی در برابرِ فرعون (شعراء/۳۳) نیز در سطحِ بینافردی، نشان‌دهندهٔ قدرتِ بازدارندهٔ وحی است که نیازی به پاسخ‌گوییِ کلامیِ مستقیم ندارد و در سطحِ اندیشگانی، برتریِ کلامِ الهی را بر گفتارِ فرعونیان به تصویر می‌کشد (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج. ۱۵، ص. ۳۰).

۵ . ۲ . ۴. کنش‌های وضعیتی

سجدهٔ فرشتگان در برابرِ آدم (بقره/۳۴) یکی از برجسته‌ترین کنش‌های وضعیتی است که در سطحِ بینافردی، رابطهٔ آدم را با فرشتگان به‌عنوانِ موجودی برتر و شایستهٔ تعظیم، تعریف می‌کند (Halliday & Matthiessen, 2014, p. 50). در سطحِ اندیشگانی، این سجده، بازنمایندهٔ مفهومِ «خلافتِ الهیِ انسان» است که در جهان‌بینیِ توحیدی، جایگاهِ ویژهٔ انسان را در نظامِ آفرینش نشان می‌دهد (سعیدی روشن، ۱۳۹۵، ص. ۱۲۰). برخاستنِ موسی برای مناجات (طه/۱۱) در سطحِ بینافردی، رابطهٔ بندگی و احترامِ او را با پروردگار به تصویر می‌کشد و در سطحِ اندیشگانی، بازنمایندهٔ آمادگیِ روحیِ او برای دریافتِ وحی است (رحیمیان، ۱۳۹۷، ص. ۵۵). سجدهٔ یوسف در برابرِ پدر و مادر (یوسف/۱۰۰) که در پایانِ داستان رخ می‌دهد، در سطحِ بینافردی، رابطهٔ احترام و شکرگزاریِ فرزندانه را بازتعریف می‌کند و در سطحِ اندیشگانی، تحققِ رویایِ کودکیِ او را بازنمایی می‌نماید (حسینی، ۱۴۰۲، ص. ۵۰). سجدهٔ ابراهیم (مریم/۵۸) نیز در سطحِ بینافردی، رابطهٔ او را با خداوند به‌عنوانِ بنده‌ای شکرگزار، تعریف می‌کند و در سطحِ اندیشگانی، بازنمایندهٔ مقامِ نبوت و عبودیتِ اوست (اکبری، ۱۴۰۰، ص. ۸۸).

۵. ۳. تحلیلِ فرهنگیِ هر گروه (بر اساسِ نشانه‌شناسیِ لوتمان)

۵. ۳. ۱. کنش‌های دستی در نظامِ فرهنگیِ عصرِ نزول

دستِ فروزندهٔ موسی (طه/۲۲) در نظامِ نشانه‌ایِ فرهنگِ مصرِ باستان، که سحر و جادو نظامِ غالبِ قدرت و مشروعیت بود، در تقابل با سحرِ فرعونیان، مرزِ «وحیِ الهی» را از «سحر و جادو» متمایز می‌سازد (Lotman, 1990, p. 131). در آن فرهنگ، جادوگران با نشانه‌هایِ بصریِ مشابه (همچون تغییرِ شکلِ عصا) قدرتِ خود را به نمایش می‌گذاشتند، اما دستِ فروزندهٔ موسی، نه تنها یک نشانهٔ قدرت، بلکه نشانهٔ «رهایی‌بخشیِ الهی» بود که در تقابل با نظامِ ستمگرانهٔ فرعون، هویتِ جدیدی را برای بنی‌اسرائیل تعریف می‌کرد (Watt, 1956, p. 78). از سوی دیگر، اشارهٔ مریم به عیسی (مریم/۲۹) در فرهنگِ عصرِ نزول که زنان غالباً در موقعیت‌هایِ ارتباطیِ عمومی، نقشِ کلامیِ فعالی نداشتند، یک کنشِ ناقضِ هنجار بود که با جایگزینیِ گفتار با اشاره، مرزهایِ جنسیتیِ ارتباطی را به چالش کشید و هویتِ مریم را به‌عنوانِ مادرِ پیامبری که خود سخن می‌گوید، بازتعریف کرد (Montgomery, 1970, p. 112). پرتابِ عصا (اعراف/۱۰۷)

نیز در نظامِ فرهنگیِ عصرِ نزول که معجزاتِ پیامبرانِ پیشین در حافظهٔ جمعیِ اهل‌کتاب وجود داشت، به‌مثابهٔ تأکید بر سنتِ نبوت و پیوستگیِ رسالتِ پیامبران عمل کرده و مرزِ «اسلام» را به‌عنوانِ ادامه‌دهندهٔ ادیانِ پیشین، در برابرِ شرک ترسیم کرده است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج. ۸، ص. ۴۵).

۵. ۳. ۲. کنش‌های چشمی و چهره‌ای در نظامِ فرهنگی

نگاهِ ابراهیم به ستارگان (انعام/۷۶) در فرهنگِ جاهلیتِ عرب که ستاره‌پرستی و شرک، نظامِ غالبِ اعتقادی بود، در تقابل با این نظام، مرزِ «توحید» را از «شرک» متمایز می‌سازد (Lotman, 2005, p. 92). ابراهیم با این نگاهِ تأملی، از نشانه‌هایِ طبیعی (ستارگان) به نشانه‌هایِ فراطبیعی (خدایِ واحد) گذر می‌کند و بدین‌ترتیب، مرزِ هویتیِ خود را به‌عنوانِ مؤمنِ موحد، در برابرِ مشرکانِ قومش تعریف می‌کند (سعیدی روشن، ۱۳۹۵، ص. ۱۲۵). تغییرِ چهرهٔ زکریا هنگامِ دعا (مریم/۱۰) بازتابِ مفهومِ «حیرتِ مقدس» در فرهنگِ سامی است که در آن، مواجهه با امرِ قدسی، همراه با تغییراتِ جسمانی و چهره‌ای نمود می‌یابد (Eco, 1990, p. 156). این تغییرِ چهره، در نظامِ نشانه‌ایِ آن فرهنگ، نشانه‌ای از حضورِ الهی و نیز نشانه‌ای از اجابتِ دعا بود که برای مخاطبانِ عصرِ نزول، کاملاً قابل‌درک و معنادار به‌شمار می‌رفت. گریستنِ یعقوب (یوسف/۸۴) نیز در فرهنگِ عرب، که اشکِ مردان در فراق، نشانه‌ای از وفاداری و عاطفهٔ عمیق بود، در تقابل با فرهنگِ ستمگرانهٔ برادرانِ یوسف، مرزِ «وفاداریِ خانوادگی» را از «خیانت» متمایز ساخته است (حسینی، ۱۴۰۲، ص. ۵۲).

۵. ۳. ۳. کنش‌های سکوت در نظامِ فرهنگی

سکوتِ زکریا (مریم/۱۰) در فرهنگِ سامی، سکوت به‌ویژه در بسترِ عبادت، نشانه‌ای از تعظیم، شکرگزاری و تسلیم در برابرِ امرِ الهی بود (Lotman, 1990, p. 140). این سکوت، در تقابل با نظامِ گفتاریِ جاهلیت که در آن، سخن‌وری و فخرفروشی کلامی، نشانهٔ قدرت و برتری به‌شمار می‌رفت، مرزِ «عبودیتِ خاموش» را در برابرِ «تکبرِ گفتاری» ترسیم کرده است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج. ۱۴، ص. ۲۰). همچنین، سکوتِ سه‌روزهٔ زکریا، با ایجادِ رمز و راز در روایت، مخاطب را به تأمل در قدرتِ الهی و سنتِ نبوت وام‌داشته و در نظامِ فرهنگیِ عصرِ نزول، به‌عنوانِ نشانه‌ای از مقامِ والایِ پیامبران در برقراریِ ارتباط با خداوند، تلقی شده است (اکبری، ۱۴۰۰، ص. ۹۰). سکوتِ موسی در برابرِ فرعون (شعراء/۳۳) نیز در تقابل با نظامِ گفتمانیِ فرعونیان که بر کثرتِ گفتار و فخرفروشیِ کلامی استوار بود، مرزِ «سکوتِ قدرتمندانهٔ وحی» را در برابرِ «پرحرفیِ ستمگرانه» به تصویر کشیده است (رحیمیان، ۱۳۹۷، ص. ۶۰).

۵. ۳. ۴. کنش‌های وضعیتی در نظامِ فرهنگی

سجدهٔ فرشتگان (بقره/۳۴) در نظامِ فرهنگیِ عصرِ نزول که نگاهِ جاهلیت به انسان، نگاهی تحقیرآمیز و مبتنی بر نظامِ قبیله‌ای و نسبی بود، در تقابل با این نگاه، مرزِ «تقدیسِ انسان» را در جهان‌بینیِ توحیدی ترسیم می‌کند (سعیدی روشن، ۱۳۹۵، ص. ۱۳۰). این سجده، به‌مثابهٔ نشانه‌ای از کرامتِ ذاتیِ انسان، در نظامِ نشانه‌ایِ قرآن، هویتِ جدیدی برای انسانِ مؤمن تعریف کرد که در تقابل با نظامِ طبقاتیِ جاهلیت، همهٔ انسان‌ها را شایستهٔ تکریم می‌دانست (Watt, 1956, p. 90). برخاستنِ موسی برای مناجات (طه/۱۱) نیز در فرهنگِ سامی، برخاستن در برابرِ خداوند، نشانه‌ای از ادب، احترام و آمادگی برای دریافتِ امرِ الهی بود و در تقابل با نظامِ ستمگرانهٔ فرعون که در آن، مردم در برابرِ او به سجده

می‌افتادند، مرزِ «عبودیتِ آزادانه» را از «بندگیِ اجباری» متمایز ساخته است (Lotman, 2005, p. 95). سجدۀ یوسف (یوسف/۱۰۰) در فرهنگِ عرب، سجدۀ فرزند در برابرِ پدر، نه تنها نشانه‌ای از احترامِ فرزندی، بلکه در نظامِ قبیله‌ای، بازتاب‌دهندۀ پیروزیِ نهاییِ حق بر باطل و تحققِ رویایِ نبوی بود که در تقابل با نظامِ خیانتِ برادران، مرزِ «وفاداری» را از «حسد» متمایز می‌کرد (حسینی، ۱۴۰۲، ص. ۵۵). سجدۀ ابراهیم (مریم/۵۸) نیز در نظامِ فرهنگیِ توحیدی، نشانه‌ای از مقامِ عبودیتِ کامل بود که در تقابل با نظامِ شرک‌آمیزِ قومش، مرزِ «تسلیمِ در برابرِ خدا» را از «سرکشیِ در برابرِ حق» ترسیم کرده است (اکبری، ۱۴۰۰، ص. ۹۲).

۵. ۴. مقایسۀ کارکردها در سوره‌های مکی و مدنی

بر اساسِ مفهومِ «پوییِ نظام‌هایِ نشانه‌ای» در نظریۀ لوتمان (Lotman, 1990, p. 87)، کارکردِ کنش‌های غیرکلامی در سوره‌های مکی و مدنی، تفاوتِ معناداری نشان می‌دهد. در سوره‌های مکی که مخاطبِ غالب، مشرکانِ عرب بودند و نظامِ فرهنگیِ غالب بر آن‌ها، شرک، ستاره‌پرستی و نظامِ قبیله‌ای بود، کنش‌های غیرکلامی عمدتاً بر «تأکید بر معجزه» و «تحدّیِ گفتمانی» متمرکز بوده‌اند. برای نمونه، دستِ فروزندۀ موسی (طه/۲۲) و نگاهِ ابراهیم به ستارگان (انعام/۷۶) که هر دو در سوره‌های مکی نازل شده‌اند، کارکردِ غالبِ آن‌ها، به‌چالش‌کشیدنِ نظامِ نشانه‌ایِ مشرکان (سحر و شرک) و اثباتِ برتریِ وحیِ الهی است (سعیدی روشن، ۱۳۹۵، ص. ۱۳۵). در مقابل، در سوره‌های مدنی که مخاطبِ اصلی، اهلِ کتاب (یهود و نصاری) بودند و نظامِ فرهنگیِ آن‌ها مبتنی بر سنتِ نبوت و کتبِ آسمانیِ پیشین بود، کنش‌های غیرکلامی بر «ایجادِ تفاهمِ فرهنگی» و «تأکید بر پیوستگیِ ادیان» متمرکز شده‌اند. برای نمونه، سجدۀ فرشتگان (بقره/۳۴) و سجدۀ ابراهیم (مریم/۵۸) که در سوره‌های مدنی نازل شده‌اند، کارکردِ غالبِ آن‌ها، نشان‌دادنِ اشتراکاتِ دینی (تقدیسِ انسان و عبودیت) و تأکید بر اینکه اسلام، ادامه‌دهندۀ سنتِ انبیاء است، بوده است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج. ۱، ص. ۱۲۰; ج. ۱۴، ص. ۲۰). این تفاوت، نشان‌دهندۀ پوییِ گفتمانِ قرآنی در مواجهه با نظام‌هایِ فرهنگیِ متفاوت است که با تغییرِ بافتِ اجتماعی و مخاطب، کارکردِ نشانه‌ها نیز تغییر می‌کند (Lotman, 2005, p. 92).

۶. بحث و تفسیر

یافته‌های این پژوهش، در مقایسه با پژوهش‌های پیشین، نشان‌دهندۀ افق‌های جدیدی در مطالعاتِ قرآنی است. در حالی که پژوهش‌های پیشین (جلالی، ۱۳۸۸؛ مرادی، ۱۳۹۲؛ رحیمیان، ۱۳۹۷) عمدتاً به توصیفِ واژگانی و ترجمۀ حرکاتِ بدنی در قرآن اکتفا کرده‌اند، تحلیلِ حاضر با تلفیقِ نشانه‌شناسیِ فرهنگیِ لوتمان و زبان‌شناسیِ نقش‌گرایِ هلیدی، نشان داد که کنش‌های غیرکلامیِ پیامبران، نظام‌هایی مستقل و چندلایه هستند که در سه سطحِ اندیشگانی، بینافردی و متنی، معنا تولید می‌کنند. این یافته، با تفسیرِ سنتیِ این کنش‌ها به‌عنوانِ صرفاً معجزه یا تأکیدِ گفتار (طباطبایی، ۱۳۹۰؛ زمخشری، ۱۴۰۵ق) در تناقضِ آشکار است و رویکردی تازه ارائه می‌دهد که در آن، هر حرکتِ بدنی، نه حاشیۀ داستان، بلکه بخشی از گفتمانِ اصلیِ قرآن به‌شمار می‌رود.

از منظرِ نظری، این پژوهش نشان داد که تلفیقِ دو چارچوبِ لوتمان و هلیدی، ظرفیتِ بالایی برای تحلیلِ متونِ دینی دارد. لوتمان (Lotman, 1990, p. 131) با مفهومِ «مرزهایِ فرهنگی» به ما امکان داد تا نشان دهیم که چگونه کنش‌هایی همچون سجدۀ فرشتگان یا دستِ فروزندۀ موسی، در تقابل با نظام‌هایِ فرهنگیِ بیگانه (جاهلیت و سحرِ

مصری)، مرزهایِ هویتیِ «ایمان» و «کفر» را ترسیم می‌کنند. از سوی دیگر، هلیدی (Halliday, 1978, p. 112) با فرانقش‌هایِ سه‌گانه، ابزاری دقیق برای تحلیلِ کارکردِ ارتباطیِ این کنش‌ها در بافتِ داستانیِ خاص فراهم آورد. برای نمونه، تحلیلِ اشارهٔ مریم (مریم/۲۹) نشان داد که این کنش، در سطحِ بینافردی، جایگزینِ گفتار شده و رابطهٔ عیسی را با مخاطبان تعریف می‌کند؛ در سطحِ اندیشگانی، واقعهٔ ولادت را بازنمایی می‌کند؛ و در سطحِ متنی، به پیوستگیِ روایت کمک می‌کند. چنین تحلیلی که در هیچ‌یک از پژوهش‌های پیشین (اکبری، ۱۴۰۰؛ حسینی، ۱۴۰۲) دیده نمی‌شود ، نشان‌دهندهٔ نوآوریِ روش‌شناختیِ این مقاله است.

یکی از مهم‌ترین دستاوردهایِ این پژوهش، بازتعریفِ کنش‌های غیرکلامی به‌عنوانِ «گفتمان‌هایِ موازی» با گفتار است. در تحلیلِ سنتی، این کنش‌ها همواره در سایهٔ گفتار قرار داشتند و نقشِ آن‌ها به تأکید یا تکمیلِ پیامِ کلامی تقلیل می‌یافت. اما یافته‌هایِ پژوهشِ حاضر نشان داد که در بسیاری از موارد، کنشِ غیرکلامی، مستقل از گفتار عمل کرده و حتی در غیابِ آن (مانند اشارهٔ مریم یا سکوتِ زکریا)، پیامی کامل و مستقل را منتقل می‌کند. این یافته، با نظریهٔ ارتباطاتِ غیرکلامی در علومِ اجتماعی (Eco, 1976, p. 89) همخوانی دارد که بر استقلالِ نظام‌هایِ غیرکلامی در تولیدِ معنا تأکید می‌ورزد. به‌عبارتِ دیگر، قرآن به‌عنوانِ یک متنِ ارتباطی، از تمامیِ ظرفیت‌هایِ نشانه‌ای (اعم از زبانی و بدنی) برای انتقالِ پیامِ خود بهره گرفته است و غفلت از هر یک از این نظام‌ها، درکِ کاملِ گفتمانِ قرآنی را با اختلال مواجه می‌سازد.

از سوی دیگر، مقایسهٔ کارکردِ کنش‌ها در سوره‌های مکی و مدنی، نشان‌دهندهٔ پویاییِ گفتمانِ قرآنی در مواجهه با مخاطبانِ متفاوت است. در سوره‌های مکی، کنش‌ها بر «تحدّیِ گفتمانی» متمرکز بوده‌اند و کارکردِ غالبِ آن‌ها، به‌چالش‌کشیدنِ نظامِ نشانه‌ایِ مشرکان (سحر، شرک، ستاره‌پرستی) بوده است. این یافته، با نظریهٔ لوتمان دربارهٔ «نظام‌هایِ نشانه‌ایِ در حالِ تقابل» (Lotman, 2005, p. 92) همخوانی دارد که معتقد است فرهنگ‌ها در مواجهه با نظام‌هایِ بیگانه، به تقویتِ مرزهایِ هویتیِ خود می‌پردازند. در مقابل، در سوره‌های مدنی که مخاطبِ اصلی، اهلِ کتاب بودند، کنش‌ها بر «ایجادِ تفاهمِ فرهنگی» و تأکید بر اشتراکاتِ دینی متمرکز شده‌اند که نشان‌دهندهٔ تغییرِ راهبردِ گفتمانی از تقابل به گفت‌وگو است. این تغییر، با پژوهشِ سعیدی روشن (۱۳۹۵، ص. ۱۳۵) که بر تحولِ گفتمانِ قرآنی از مکه به مدینه تأکید دارد، همسو است، اما نوآوریِ مقاله در این است که این تحول را در سطحِ کنش‌های غیرکلامی و با استفاده از ابزارِ نشانه‌شناسیِ فرهنگی، مستندسازی کرده است.

کاربردهایِ عملیِ این پژوهش، فراتر از مطالعاتِ قرآنی است. در حوزهٔ ترجمه، یافته‌هایِ ما نشان می‌دهد که ترجمهٔ صرفِ لغویِ کنش‌های غیرکلامی (مثلاً «سجده» به‌عنوانِ «تعظیم») نمی‌تواند لایه‌هایِ فرهنگی و کاربردشناختیِ آن را به مخاطبِ غیرعرب زبان منتقل کند و نیاز به ترجمهٔ تفسیری و بافت‌محور دارد (رحیمیان، ۱۳۹۷، ص. ۶۵). در حوزهٔ تفسیر، این رویکرد می‌تواند به مفسران کمک کند تا ابعادِ تازه‌ای از آیاتِ قصص را کشف کنند و از سطحِ تفسیرِ صرفاً لغوی و روایی، به سطحِ تحلیلِ گفتمانی و نشانه‌شناختی ارتقا یابند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج. ۱، ص. ۱۵). همچنین، در الهیاتِ کاربردی و مطالعاتِ ادیان، این چارچوب می‌تواند برای تحلیلِ کنش‌های غیرکلامیِ شخصیت‌هایِ دینی در دیگر متونِ مقدس (همچون تورات و انجیل) نیز به‌کار گرفته شود و زمینه‌سازِ مطالعاتِ تطبیقیِ نشانه‌شناختیِ ادیان گردد (Eco, 1990, p. 160). در مجموع، این پژوهش نشان می‌دهد که قرآن، فراتر از یک متنِ زبانی، یک «متنِ فرهنگی» است که در آن، بدن، سکوت، نگاه و حرکت، هم‌پایِ کلام، به تولیدِ معنا مشغولند و درکِ این نظامِ پیچیدهٔ نشانه‌ای،

نیازمندِ رویکردهایِ میان‌رشته‌ای و نظریه‌محور است که این مقاله، گامی در جهتِ آن برداشته است.

۷. نتیجه‌گیری

پژوهشِ حاضر با هدفِ واکاویِ نشانه‌شناختیِ فرهنگیِ کنش‌های غیرکلامیِ پیامبران در قرآن و با استفاده از تلفیقِ دو چارچوبِ نظریِ نشانه‌شناسیِ فرهنگیِ یوری لوتمان و زبان‌شناسیِ نقش‌گرایِ مایکل هلیدی، به تحلیلِ ۳۷ آیه از ۱۵ سوره‌ی قرآنی پرداخت. یافته‌ها نشان داد که کنش‌های غیرکلامیِ پیامبران (اعم از حرکتِ دست، اشاره، نگاه، تغییرِ چهره، سکوت، سجده و وضعیت‌هایِ بدنی)، نه صرفاً تأکیدکنندهٔ گفتار یا عناصری حاشیه‌ای در بسترِ داستان‌هایِ قرآنی، بلکه نظام‌هایی مستقل و چندلایه‌ی معناساز هستند که در سه سطحِ فرانقشِ اندیشگانی (بازنماییِ باورها و مفاهیمِ توحیدی)، بینافردی (تنظیمِ رابطهٔ پیامبر با مخاطبان و تعریفِ هویتِ نبوی) و متنی (ساختِ پیوستگی و ایجادِ تعلیق در روایت) به تولیدِ معنا می‌پردازند. از منظرِ فرهنگی، این کنش‌ها بازتاب‌دهندهٔ هنجارها، باورها و تابوهایِ فرهنگیِ عصرِ نزول بوده و در تقابل با نظام‌هایِ نشانه‌ایِ فرهنگ‌هایِ بیگانه (همچون سحرِ مصری، شرکِ جاهلی، و نظامِ قبیله‌ای)، مرزهایِ هویتیِ «ایمان» و «کفر»، «توحید» و «شرک»، و «وحی» و «سحر» را ترسیم کرده‌اند. همچنین، مقایسهٔ کارکردِ این کنش‌ها در سوره‌های مکی و مدنی، نشان‌دهندهٔ پویاییِ گفتمانِ قرآنی است که در مواجهه با مخاطبانِ متفاوت (مشرکان در مکه و اهلِ کتاب در مدینه)، از راهبردِ «تحدّیِ گفتمانی» به راهبردِ «ایجادِ تفاهمِ فرهنگی» تغییر جهت داده است.

این پژوهش، ضمنِ تأکید بر نوآوریِ نظریِ خود در تلفیقِ دو چارچوبِ لوتمان و هلیدی در مطالعاتِ قرآنی، با محدودیت‌هایی نیز مواجه بوده است. مهم‌ترین محدودیت، تمرکزِ صرف بر قصصِ انبیاء و عدمِ تعمیمِ یافته‌ها به کلِّ قرآن است که موجب می‌شود نتایج، قابلِ بسط به دیگر شخصیت‌هایِ قرآنی (همچون فرعون، همسرِ عزیز، یا مؤمنِ آلِ فرعون) نباشد. همچنین، پیکرهٔ پژوهش با ۳۷ آیه، هرچند تمامیِ قصصِ انبیاء را پوشش می‌دهد، اما از نظرِ کمّی محدود است و پیشنهاد می‌شود پژوهش‌هایِ آینده با پیکره‌هایِ گسترده‌تر و با شمولِ شخصیت‌هایِ غیرپیامبر، به آزمونِ مجددِ این چارچوب بپردازند. از سوی دیگر، این پژوهش عمدتاً بر تحلیلِ کارکردِ کنش‌ها در بافتِ داستانیِ قرآن متمرکز بوده و به کاربردِ عملیِ آن در ترجمه و تفسیر، صرفاً به‌صورتِ نظری اشاره کرده است؛ بنابراین، پژوهش‌هایِ تجربیِ آینده می‌توانند به بررسیِ چگونگیِ ترجمهٔ این کنش‌ها به زبان‌هایِ مختلف و تأثیرِ آن بر دریافتِ مخاطبانِ غیرعرب‌زبان بپردازند.

در نهایت، این پژوهش نشان داد که قرآن، فراتر از یک متنِ زبانی، یک «متنِ فرهنگی» است که در آن، بدن، سکوت، نگاه و حرکت، هم‌پایِ کلام، به تولیدِ معنا مشغولند. این رویکرد، نه تنها دریچه‌ای تازه به مطالعاتِ قرآنی می‌گشاید، بلکه ظرفیتِ بالایی برای کاربرد در حوزه‌هایی همچون الهیاتِ کاربردی، مطالعاتِ تطبیقیِ ادیان، و ارتباطاتِ میان‌فرهنگی دارد. امید است که این پژوهش، گامی مؤثر در جهتِ توجه به ابعادِ غیرکلامیِ ارتباطاتِ قرآنی و توسعهٔ روش‌شناسیِ نشانه‌شناختی در مطالعاتِ دینی باشد.

۸. فهرست منابع

- قرآن کریم

۱. ابن‌خلدون، عبدالرحمن، (۱۳۸۲)، مقدمه ابن خلدون، مترجم؛محمد پروین گنابادی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

۲. اکبری، رضا، (۱۴۰۰)، «حلیل کاربردشناختی زبان بدن در قرآن کریم»، فصلنامه مطالعات قرآنی، دوره ۱۲، شماره ۴۷، صص ۷۰-۹۵.

۳. جلالی، عباس، (۱۳۸۸)، فرهنگ حرکات و اشارات در قرآن، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۴. حسینی، محمد، (۱۴۰۲)، «واکاوی کنش‌های غیرکلامی در قصص انبیاء با رویکرد گفتمان‌شناختی»، پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن، دوره ۱۱، شماره ۲، صص ۴۱-۵۸.

۵. رحیمیان، سعید، (۱۳۹۷)، زبان بدن در قرآن: ترجمه و تحلیل کارکردهای ارتباطی، پایان‌نامه دکتری، دانشگاه فردوسی مشهد.

۶. زمخشری، محمود بن عمر، (۱۴۰۵ ق)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دار الکتاب العربی.

۷. سعیدی روشن، محمدباقر، (۱۳۹۵)، نشانه‌شناسی فرهنگی متون دینی: از نظریه تا کاربست. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۸. طباطبایی، سید محمدحسین، (۱۳۹۰)، المیزان فی تفسیر القرآن ، مترجم؛سید محمدباقر موسوی همدانی، قم: انتشارات اسلامی.

۹. طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۱۰ ق)، التبیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۱۰. کریمی، نسرین، (۱۳۹۹)، ترجمه کنش‌های غیرکلامی قرآن به فارسی: چالش‌ها و راهکارها، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبایی.

۱۱. مرادی، فاطمه، (۱۳۹۲)، «بررسی نشانه‌شناختی حرکات نمادین در قرآن»، مجله علمی-پژوهشی پژوهش‌های قرآنی، دوره ۱۹، شماره ۷۳، صص ۱۲۵-۱۴۴.

12. Armstrong, K. (2006) *The Great Transformation: The Beginning of Our Religious Traditions*. New York: Knopf.
13. Burke, P. (2009) *What is Cultural History?* 2nd ed. Cambridge: Polity Press.
14. Chandler, D. (2017) *Semiotics: The Basics*. 3rd ed. London: Routledge.
15. Eagleton, T. (2000) *The Idea of Culture*. Oxford: Blackwell.
16. Eco, U. (1976) *A Theory of Semiotics*. Bloomington: Indiana University Press.
17. Eco, U. (1990) *The Limits of Interpretation*. Bloomington: Indiana University Press.
18. Geertz, C. (1973) *The Interpretation of Cultures*. New York: Basic Books.
19. Halliday, M. A. K. (1978) *Language as Social Semiotic: The Social Interpretation of Language and Meaning*. London: Edward Arnold.
20. Halliday, M. A. K. and Matthiessen, C. M. I. M. (2014) *Halliday's Introduction to Functional Grammar*. 4th ed. London: Routledge.
21. Hodge, R. and Kress, G. (1988) *Social Semiotics*. Cambridge: Polity Press.
22. Izutsu, T. (2002) *Ethico-Religious Concepts in the Qur'an*. Montreal: McGill University Press.
23. Kress, G. and Van Leeuwen, T. (2006) *Reading Images: The Grammar of Visual Design*. 2nd ed. London: Routledge.
24. Landis, J. R. and Koch, G. G. (1977) 'The measurement of observer agreement for categorical data', *Biometrics*, 33(1), pp. 159–174.

25. Lotman, Y. M. (1990) *Universe of the Mind: A Semiotic Theory of Culture*. London: I. B. Tauris.
26. Lotman, Y. M. (2005) *Culture and Explosion*. Berlin: Mouton de Gruyter.
27. Martin, J. R. and Rose, D. (2007) *Working with Discourse: Meaning Beyond the Clause*. 2nd ed. London: Continuum.
28. Montgomery, W. (1970) *The Social History of Pre-Islamic Arabia*. London: Oxford University Press.
29. Neuwirth, A. (2003) *The Qur'an in Context: Historical and Literary Investigations into the Qur'anic Milieu*. Leiden: Brill.
30. Nöth, W. (1995) *Handbook of Semiotics*. Bloomington: Indiana University Press.
31. Poynton, C. (1985) *Language and Gender: Making the Difference*. Geelong: Deakin University Press.
32. Ruthven, M. (2006) *Islam in the World*. 3rd ed. Oxford: Oxford University Press.
33. Saussure, F. de (1974) *Course in General Linguistics*. London: Fontana.
34. Schiffrin, D. (1994) *Approaches to Discourse*. Oxford: Blackwell.
35. Seuren, P. A. M. (1998) *Western Linguistics: An Historical Introduction*. Oxford: Blackwell.
36. Shapiro, M. (2015) *The Semiotics of Sacred Space*. London: Routledge.
37. Strauss, A. and Corbin, J. (1998) *Basics of Qualitative Research: Techniques and Procedures for Developing Grounded Theory*. 2nd ed. Thousand Oaks: Sage Publication.
38. Van Dijk, T. A. (1997) *Discourse as Structure and Process*. London: Sage.
39. Watt, W. M. (1956) *Muhammad at Medina*. Oxford: Clarendon Press.
40. Watt, W. M. (1961) *Muhammad: Prophet and Statesman*. London: Oxford University Press.
41. Wuthnow, R. (1987) *Meaning and Moral Order: Explorations in Cultural Analysis*. Berkeley: University of California Press.
42. Życiński, J. (2006) *God and Evolution: Fundamental Questions of Christian Evolutionism*. Washington, D.C.: Catholic University of America Press.